

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یادداشت:

یکی از شاخص ها برای درک درستی و مؤثریت یک کار، گسترش ساحه فعالیت و جذب خون تازه به منظور پیشبرد آن امر می تواند باشد. پورتال "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" بر مینای همین درک از آغاز فعالیت مبارزاتی، هدفمندانه و برق آسا به پیش تاخته و این امید را به وجود آورده است که روزی مأمّن تمام نیروهای ملی و انقلابی منطقه گردد.

اینک وقتی مبارز و نویسنده سرشناس ایران خانم "آذر درخشان" نیشته ارزشمند شان را از وقایع اخیر در ایران برای ما ارسال می دارند، خود را ملزم می دانیم تا ضمن ابراز خیر مقدم، سپاس پورتال را نیز خدمت ایشان تقدیم نمائیم. و آنهم بدان خاطر که ما را در تحقق اهداف عالی و انسانی که در پیش گرفته ایم، یار ومدد گار میگردند. آرزو مندیم این مقاله سر آغازی باشد برای یک همکاری متدوام و سازنده در آینده.

موفق و کامگار باشید

اداره پورتال AA-AA

آذر درخشان

۲ تیر ۱۳۸۸



کودتای سیاه اسلامی

انقلاب سبز اسلامی

نسل عاصی از نظام اسلامی

حضور هزاران دختر و پسر جسور در نبردهای شبانه روزی هفته های اخیر پس از اعلام نتایج تقلبی انتخابات ریاست جمهوری دهم، آن چنان سیلی محکمی به گوش کودتاچیان سپاه پاسداران بود که سرمستی پیروزی را از سرشان پراند. پیگیری و خشم این جوانان در مبارزات چند روزه رهبران "انقلاب سبز" را نیز در مخصصه و دو راهی قرار داده است. چه کنند که هم "مصلحت نظام" را حفظ کنند و هم این موج خشمگین را مهار کنند، زیرا اگر این خشم و غیظ که کل نظام جمهوری را آماج قرار داده است، ادامه یابد، نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان!

خشم و نفرت مردم از اعلام کودتای انتخاباتی خامنه ای - احمدی نژاد، فقط به این دلیل نیست که بار دیگر نظام جمهوری اسلامی نشان داد که آرای مردم برایش پیشیزی ارزش ندارد بلکه تقلب و کودتای انتخاباتی چکاننده شعله های خشم و نفرت سی ساله مردم علیه تحقیر و بی حقوقی شان بود. گسل و شکاف درون نظام اسلامی هوای را ایجاد کرد که آتش زیر خاکستر شعله کشید. تنفر و بغض سی سال تحقیر حجاب اجباری و قوانین و روابط اجتماعی زن ستیزانه زبانه کشید! جوانان به ستوه آمده از گشت های ارشادی که بر خصوصی ترین ابعاد زندگی آنان کنترل اعمال می کنند، دانشجویان عاصی از سیستم سرکوبگرانه ای که دانشگاه را تبدیل به پادگان و مسجد کرده اند، روشنفکران و هنرمندانی که در فضای مسموم استبدادی سی سال گذشته موجودیت شان زیر سؤال رفته، کارگران و زحمتکشان که طی سی سال گذشته دولت مستضعف پرور آنان را به فلاکت و بدبختی رسانده است، و برای درخواست پایه ای ترین حق خود یعنی داشتن تشکل شلاق می خوردند، و چند ملیون جوان که نظام جمهوری اسلامی آینده ای جز اعتیاد و مواد مخدر و تن فروشی برای آنان در چننه ندارد، منفجر شدند و انفجارهای پی در پی شان در راه است.

تقلب و کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد امسال بار دیگر نشان داد که این نظام چیزی نیست جز جمهوری چپاول، خرافات و تحجر، استبداد مذهبی، سرکوب و کشتار، جمهوری طبقات استثمارگر و ستمگر از نوع اسلامی.

بی دلیل نیست که با گذشت چند روز از شروع اعتراضات، خواسته های مردم از درخواست های سه کاندید بازنده ریاست جمهوری بسیار پیشی گرفت. در واقع این سه کاندید (میر حسین موسوی، مهدی کروبی، محسن رضایی) به عدم دمکراسی در میان طبقه حاکمه جمهوری اسلامی اعتراض دارند. اما مردم به موجودیت ارتجاعی نظام جمهوری اسلامی معترضند. نظامی که طی سه دهه حاکمانش از موسوی گرفته تا کروبی و رفسنجانی و خامنه ای و احمدی نژاد بر پایه سرکوب و استثمار اکثریت مردم اقتدار خود را حفظ کرده اند. این خشم و نفرت با انتخابات ریاست جمهوری و بازنده شدن موسوی و کروبی شروع نشده است، هرچند که جناح بازنده انتخابات بر آن پرده سبز خفقان آور خود را پهن کرده است.

دو نبرد از دو جنس متفاوت

۱ - دو جناح رقیب حاکمان نظام اسلامی که در انقلاب ۱۳۵۷ ثمره انقلاب مردم را دزدیدند، در سال ۱۳۸۸ رای یکدیگر را دزدیدند.

برای اولین بار دو جناح پر قدرت هیأت حاکمه جمهوری اسلامی نبرد خود را از حجره ها و پستوهای حوزه علمیه قم و اندرونی های ولی فقیه و آیات عظام به سطح جامعه کشانده اند. اینان هرگز در سی سال گذشته بی گذار به آب نرده و دعوای خانوادگی و بانندی خود را به این عریانی به درون مردم نکشیده بودند. چرا که می دانستند مردم می دانند "سگ زرد، برادر شغال است" و برای جنگ های درونی آنان ناخن می ساینند. روند کشاندن دعوای خانگی هیأت حاکمه اسلامی به درون مردم از اواخر دهه هفتاد آغاز شد و در هفته های اخیر به نقطه عطف بی سابقه خود رسید. اشتباه نکنیم، دسته بندی ها و باندها ثابت نیست. عطش چپاول و غارت مردم، عطش قدرت، و جو سرکوب و خشونت برای حفظ اقتدار، هر دم فرد و گروهی را از یک باند به باند دیگر این حکومت منتقل می کند.

امروز دو جناح از حاکمان اسلامی ایران، در یکسو احمدی نژاد و سپاه پاسداران با حمایت ولی فقیه و در سوی دیگر هاشمی رفسنجانی همان عالیجناب خاکستری پشت پرده در ائتلاف با جناح اصلاح طلب محمد خاتمی و حزبش، میرحسین موسوی از جریان اصولگرایان اصلاح طلب شده و مهدی کروبی در مقابل یک دیگر صف آرائی کرده اند. سر کردگان هر دو جناح به قدر کافی رسوا و منفور مردم هستند که با قامت منحوس خود به طور علنی وارد جنگ نشوند که خود آن را به خیابانها و صندوق های رأی انتخاباتی کشانده اند، اما از بخت بد چهره های وجیه المله شان هم کارنامه ای بهتر از متولیان خود ندارند. از احمدی نژاد گرفته که طی چهار سال ریاست جمهوری تلاش کرد در سرکوب زنان و جوانان گوی سبقت از ۸ سال دوره وحشت و کشتار نخست وزیر میر حسین موسوی برآید؛ از کسی که طی دوران حکومتش به نخست وزیر کشتار ملقب شد. (۱)

تشدید جنگ بین جناح رفسنجانی و خامنه ای تا به حدی که در مناظره های تلویزیونی، کاندیداهای جنایت و چپاول یکدیگر را افشا کنند بیان از یک شکاف و ترک جدی در کل نظام جمهوری اسلامی است. عوامل گوناگونی موجب این شکاف و ترک شده اند. مهمترین فاکتور در عرصه داخلی گسترش جنبش های اعتراضی زنان، دانشجویان و جوانان، کارگران در سال های اخیر است. در حیطه بین المللی جمهوری اسلامی با مسائل مهمی روبرو است. مسأله خاورمیانه و نقش ایران در ارتباط با جنبش های اسلامی منطقه مسائل پر مشاجره روابط خارجی ایران با جهان امپریالیستی است. صف آرائی این دو جناح کاملاً تحت تاثیر این دو فاکتور مهم است.

در این جنگ و خصومت هر دو جناح به طور جدی در مقابل هم صف آرائی کرده اند. هر دو می خواهند با کشاندن مردم به خیابانها نمایش قدرت دهند. هر دو می خواهند نارضایتی و خشم مردم را به نفع خود و علیه جناح رقیب به کار گیرند. احمدی نژاد با ژستی پوپولیستی توده های تحتانی و فقیر شهر و روستا را مخاطب قرار داده و موسوی با برنامه اسلامی معتدل اقتدار میانی، زنان و جوانان را مخاطب خود قرار داده است.

در اینجا ضروری است به نقش نیروهای سیاسی معینی که طی سی سال گذشته مرتباً در تلاش ساختن پل بین مردم و حاکمین جمهوری اسلامی بوده اند، اشاره کنیم، به ویژه که آنان در انتخابات اخیر برای اصلاح طلبان سنگ تمام گذاشتند. اغلب، از آنان به عنوان طرفداران اصلاحات از درون یاد می شود. اینان بازتاب منافع لایه هائی از طبقات میانی مرفه هستند که در حسرت ادغام در نظام استثمار و ستم لحظه شماری می کنند، همواره حاضر به یراق هستند تا خوش خدمتی خود را به نظم موجود اثبات کنند. پیگیری شان در جستجوی امکان "اصلاحات از درون نظام" از همین اشتیاق و حسرتشان سرچشمه می گیرد. منظورشان از "امکان اصلاحات از درون نظام" این است که نظام حاکم پتانسیل آن را دارد که اینان را در خود ادغام می کند و از این رهگذر بر کارائی خود بیفزاید. (۲) طیف های رنگارنگ این جریانات نه فقط نقش مهمی در کشاندن برخی جوانان و روشنفکران به پای صندوق های رأی داشتند بلکه این بار از شادی در پوست نمی گنجیدند و فریاد می زدند دیگر نیازی به انقلاب نیست. در هفته های قبل از انتخابات شیپور می زدند چه نشسته آید که این انتخابات نشان می دهد که تغییرات جدی بدون اینکه از دماغ کسی خون بیاید در راه است. باری باز هم حسابشان غلط از آب در آمد. با این حال تا کنون طاقه های پارچه سبز بزازی ها را خالی کرده اند تا همبستگی شان با "مردم" را به سبز آذین کنند شاید این بار گره از حسرت شان باز شود.

۲ - این شورش آغاز ضیافت انقلابی من است، انقلابی که با دم کوتاه نیست

باز گردیم به نبرد واقعی، نبردی که نیروی محرکه اش اشتیاق به آینده نو و آزاد و برابر است. نبرد از جنسی کاملاً متفاوت که در کنار تشدید جنگ و خصومت در میان هیأت حاکمه جمهوری اسلامی در جریان است. جهان غرب در سطح رسانه های بزرگ بین المللی تا جریانات و نیروهای سیاسی لیبرال و سازشکار و شخصیت های ریز و درشت آنان تلاش دارند این نبرد را در دنیای رسانه ای به زائده جنگ خانگی جمهوری اسلامی تبدیل کنند. نبرد مردم با حاکمان اسلامی از زمان به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی و دزدیدن ثمره انقلاب آنان توسط روحانیت به سرکردگی خمینی آغاز شد. مبارزه مردم ایران برای کسب حقوق اولیه و پایه ئی خود طی سی سال گذشته با شدت و حدت متناوب جاری بوده و در دوره های مختلف شکل های متفاوتی به خود گرفته است. در دهه ۶۰ نسل جوانان برآمده از انقلاب نبرد خونینی را برای باز پس گرفتن ثمره انقلاب ضد سلطنتی ضد امپریالیستی به پیش بردند. این نبرد طی دهه ۶۰ با کشتار هزاران زن و مرد در میدان های نبرد و یا در سیاهچال های جمهوری اسلامی به خاک و خون کشیده شد. از قضا سردمداران این کشتارها همین چهره های اصلاح طلبی هستند که امروز وعده برخی حقوق ناچیز را به مردم می دهند. (۳)

مهمترین نیروی این نبرد، جوانانی هستند که فضای اختناق را شکستند و بی باکانه با اوباشان زره پوش و حزب الهی و نیروهای نظامی در افتاده اند. جنس نبرد اینان با کودتاچیان متفاوت از جنس مخالفت و نارضایتی کاندیداهای گروه به اصطلاح اصلاح طلب است. بی تردید هزاران دختر و پسر جوانی که با موج سبز هواداری از میرحسین موسوی پای صندوق های رأی رفتند، با امید به تغییرات جدی بود. آنان که از همه قید و بندهای شریعت بر دست و پای شان بیزارند، آنان که از تبعیض جنسیتی در همه حیطة ها علیه زنان عاصی شده اند، آنان که از درگیری روزمره با گشت های ارشادی "منکرات" و قوانین سرکوبگرانه در مورد پایه ئی ترین حقوق خود یعنی حق پوشش، حق معاشرت با یکدیگر، حق تجمع، آزادی بیان، آزادی فکر، حق اعتراض به ستوه آمده اند، راهی جز ساختن آینده خود بر ویرانه های متحجران و غارتگران حاکم ندارند.

هر قدر مبارزات جاری از مرزهای نظام حاکم فراتر می رود جریانات و نیروهای سیاسی فرصت طلب در سطح داخلی و بین المللی تلاش می کنند با استفاده از امکانات تبلیغاتی و برخوردار بودن از نفوذ در ساختارهای حکومتی غلظت اسلامی بیشتری را به این جنبش تزریق کنند. هر جا احساس می کنند رنگ سبز "انقلاب" شان در حال کمرنگ شدن است هراسان شده و شاهدان عینی و ذهنی فرا می خوانند تا نشان دهند این انقلاب از نوع اسلام ناب محمدی است. آنان این روزها بر "دوز" اسلام در بنگاههای خبرپرانی خود افزوده اند تا جائی که گاه به گاه صدای دختران و پسران جوانی را از این رادیوها می شنویم که به سختی فارسی حرف می زنند و می گویند «ما نظام و حکومت خود را دوست داریم فقط به نتایج انتخابات اعتراض داریم.» (رادیو فردا، صدای آمریکا و ..)

برای بسیاری سؤال این است که چرا جناح احمدی نژاد- ولی فقیه دست به چنین تقلب آشکاری زد. در واقع آنان از مدتها پیش قصد داشتند جناح رقیب را کاملاً از صحنه حذف کنند. جناح رقیب هم کسی جز رفسنجانی نیست که می خواست با کارت خاتمی و اصلاح طلبان وارد رقابت های انتخاباتی شود. البته پس از مذاکرات طرفین، بالاخره ولی فقیه و شورای نگهبان با کارت میرحسین موسوی توافق کردند. درجه ذوب میرحسین موسوی در ولایت و هم چنین کارنامه سیاه او در دوران نخست وزیریش در دهه ۶۰ دلایل کافی برای وفاداری بی قید و شرط او به نظام اسلامی است. بی جهت نبود که میرحسین موسوی در برنامه انتخاباتی خود وفاداری به ارکان نظام اسلامی، ولایت فقیه و قانون اساسی را تأکید چند باره کرد. اما محاسبات باند احمدی نژاد- خامنه ای در مورد حذف میرحسین موسوی از طریق کودتای انتخاباتی غلط از آب در آمد. ارزیابی آنان از وفاداری عمیق موسوی به نظام جمهوری اسلامی و اینکه گمان می کردند او از ترس خدشه دار شدن استحکام جمهوری اسلامی اعتراضی به این کودتا نخواهد کرد، غلط نبود. بلکه ارزیابی شان از جامعه در حال انفجار غلط بود. آنان تصور می کردند می توانند به راحتی هر لحظه که اراده کنند، مردم را آشکارا و وقیحانه دست بیندازند. انفجار مبارزات مردم، جناح میرحسین موسوی را به مسیری ناخواسته سوق داد، آنان حساب کردند که هر چند

اعتراضشان به کودتا ممکنست چارچوبه های نظام را سست کند، اما اگر هم اعتراض نکنند انرژی عظیم توده های خشمگین بدون قیم و آقا بالاسر در خیابان ها سرازیر شده و حتماً ساختمان جمهوری اسلامی را با ضربات کاری پائین می کشد. بنابراین باز هم با امید به حفظ نظام موجود وارد مقابله با باند کودتاچیان شدند و تصمیم گرفتند توفانی را که از سوی مردم خشمگین آغاز شده به بادبان سبز خود بیندازند.

انقلاب سبز بستری برای مخدوش کردن صفوف مردم و طبقات حاکمه

چشم انداز انقلاب سبز دو محور مختصات دارد. دو محور سیاسی و ایدئولوژیک که قرار است مبارزات مردم را در چارچوب همین نظام جمهوری اسلامی ترمز بزند. متولیان انقلاب سبز با پشتوانه ساختارهای حکومتی که در دست دارند و به یاری رسانه های بین المللی در حال تحمیل گفتمان خود به جنبش میلیونی مردم علیه نظامی هستند که جوهر و ماهیت آن نمی تواند چیزی جز سرکوب، فقر، بی حقوقی آحاد جامعه باشد.

یک محور این چشم انداز شعارهای سیاسی آن است از شعار "موسوی، رای منو پس بگیر" و یا "مرگ بر دیکتاتور" که منظور خامنه ای و احمدی نژاد است یا "مرگ بر سلطنت اسلامی". کارکرد این شعارها اساساً در چارچوب پس زدن یک باند به نفع باند و جناح دیگر و قدرتمند تر کردن پایه های جمهوری اسلامی است. این نکات را میر حسین موسوی در بیانیه شماره ۵ خود به صراحت اعلام کرده است. (۴) نیروهای هوشمند خیزش های چند روز اخیر آگاهانه شعار "مرگ بر سلطنت اسلامی" و "مرگ بر جمهوری اسلامی" را سر می دهند تا نشان دهند حکومت اسلامی، چه از نوع سلطنتی و چه از نوع جمهوری هر دو حکومت چپاول و غارت و سرکوب مردم با وساطت احکام مذهبی هستند.

محور دیگر انقلاب سبز، تبلیغات ایدئولوژیک است که در رنگ سبز و شعار الله اکبر فشرده شده است. رنگ سبز سیدی رنگ شیعه دوازده امامی است. این رنگ و این شعار ۳۰ سال توسط جمهوری اسلامی استفاده شد. در جبهه های جنگ، در تیرباران مخالفین در خیابانها و زندان های جمهوری اسلامی و بالاخره در مراسم سنگسار زنان و مردان در شهرهای مختلف ایران. این رنگ و این شعار مظهر نظام جمهوری اسلامی و مظهر حزب الله در کل خاورمیانه است. البته در ۳۰ سال پیش این رنگ و این شعار قرار بود ماهیت و واقعیت نظامی را که خمینی وعده می داد پنهان کند. اما امروز همانگونه که موسوی در بیانیه شماره ۵ خود تأکید کرده این بار رنگ سبز و شعار الله اکبر نه برای پنهان کردن واقعیت نظام، بلکه برای تداوم این نظام و تر و تازه کردن آن است. «آمده بودم تا بار دیگر به انقلاب اسلامی آن گونه که بود و جمهوری اسلامی آن گونه که باید باشد، دعوت کنم».

انقلاب سبز علاوه بر عرض اندام جریان موسوی رفسنجانی به هزینه مردم در مقابل جناح رقیب، از درون تهی کردن جنبش های مستقل مردمی که در سال های اخیر در مقابل نظام جمهوری اسلامی قد علم کرده اند، را نیز نشانه رفته است. اینکه آقای موسوی می خواهد پرچم و هویت اعتراضات مردمی را با تکیه کردن بر خمینی دوباره اسلامی کند، در واقع دهن کجی به جامعه ای است که ۳۰ سال آن را تجربه کرده و برای خلاصی از شر آن در حال مبارزه است. وی در بیانیه شماره ۵ خود که عمدتاً رقبای مخاطب قرار داده می گوید «نسلی که به دوری از مبانی دینی متهم می شد در شعارهای خود به تکبیر رسید و به "نصر من الله و فتح قریب" و "یا حسین" و نام خمینی تکیه کرد تا ثابت کند این شجره طیبه هرگاه که به بار می نشیند میوه هایش شبیه به هم است.» البته وی می گوید این بار نامش "معجزه انقلاب اسلامی" است.

حیرت اینکه کسانی که مرتباً نیروهای چپ را متهم به ایدئولوژیک بودن می کردند این روزها بیشتر از مذهبی ها پرچم سبز را روی دوش خود به اینطرف و آنطرف می کشند و هرکسی را که بخواد با رنگ و هویت دیگری غیر از پرچم سبز اعتراض خود را نشان دهد به شکستن "وحدت کلمه" و ایدئولوژیک برخورد کردن متهم می کنند!

آینده این مبارزه

انتخابات اخیر برای هزارمین بار نشان داد که نمی توان برای خلاصی از این نظام پوسیده به منجی از درون این رژیم امید بست، حتی اگر دمکراتیک ترین انسان های دنیا، رئیس جمهور این نظام شوند نمی توانند در جهت منافع مردم کاری از پیش برند؛ چرا که از کوزه همان تراود که در اوست. از درون این نظام بیشتر از خاتمی و موسوی و کروبی بیرون نخواهد آمد همه وفادار به نظام پوسیده اسلامی و ارکان آن چون ولایت فقیه. آقای میر حسین موسوی اگر هم با اکثریت آراء به ریاست جمهوری برسد همانگونه که خود بارها اعلام کرده است وفادار به قانون اساسی نظام اسلامی و مجری آن خواهد بود. اگر توهم در مورد خاتمی تراژیدی بود، در مورد میرحسین موسوی کمدی است. بنابراین آینده این مبارزه تا آنجائی که به ما اکثریت مردم ایران ربط دارد با ابطال آراء و یا رئیس جمهور شدن میرحسین موسوی و خلاصه توازن قوا بین باندهای حاکم جمهوری اسلامی رقم نخواهد خورد.

آینده این مبارزه به چگونگی پیشرفت دو تضاد مهمی که اوضاع کنونی را شکل داده، رقم خواهد خورد: تضاد اکثریت مردم با نظام جمهوری اسلامی و تضاد درون باندها و جناح های مختلف حاکم. آینده مبارزه ما بستگی به این دارد که قادر خواهیم شد در سطح ذهنیت عمومی جامعه خط فاصلی میان این دو بکشیم و نگذاریم صفوف این دو جنگ در زیر یک سقف با هم همزیستی کنند. در هم آمیختگی این دو تضاد، حتی برخی از نیروهای مترقی و انقلابی را در گنجی و ابهام فرو برده است. آیا این نبرد ماست؟ آری! بخشی از این نبرد از آن ماست و بخشی دیگر از آن ما نیست.

نبرد ماست، ما که جامعه ای دمکراتیک، عاری از هرگونه ستمگری و استثمارگری می خواهیم. ما که برچیدن دست مذهب از زندگی مان را می خواهیم. ما که قصدمان کمرنگ کردن سایه استبداد و دیکتاتوری مذهبی بر زندگی مان نیست بلکه می خواهیم نقطه پایان بر آن نهیم.

نبرد ما نیست: جنگ میان خاندان های مختلف جمهوری اسلامی نمی تواند نبرد ما باشد. همان گونه که حسین موسوی در بیانیه های مختلف قبل و بعد از انتخابات خود گفته است برای نجات و حفظ نظام جمهوری اسلامی آمده است. او در پی احیای "فضای روح انگیز و نورانی" خمینی است. آیا کسی از این حرفها پس از آن همه کشتار توسط خمینی و دولت میرحسین موسوی در دهه ۶۰ لرزه بر اندامش نمی افتد. موسوی در بیانیه شماره ۵ ادعا می کند که توانسته نسل جوان را مرید خمینی کرده و خیزش دوباره مردم را ادامه راه خمینی و معجزه انقلاب اسلامی کند. او سعی دارد با مایه گذاشتن از جانفشانی های نسل جوان در مبارزات روزهای اخیر نرخ خود را نزد باند سرکوبگر خامنه ای احمدی نژاد بالا برد، در عین حال به جناح رقیب بفهماند که بر جسد مرده جان دمیده است چرا که قادر شده نسل جوانی را الله اکبرگو کند؛ که طی سال های اخیر از طریق مبارزات مختلف بیزاریش از سایه دین بر زندگی روزمره خود را نشان داده است. جناح موسوی برای پیروزی در جنگ خود با رقبای هر وسیله ای سود می جوید.

امروز برای تک تک ما آگاهی از این صحنه سیاسی حیاتی است. امروز هرچه بیشتر نیاز به آگاهی علمی داریم تا نگذاریم ثمره فداکاری مان را طبقات ارتجاعی به کام زیند. امروز تک تک ما در روشنی افکندن بر این صحنه سیاسی مه آلود مسؤولیت داریم. صحنه نبرد مانند زمین بازی فوتبال نیست که هر تیمی با رنگ و شماره خود مشخص شود. امروز عطاالله مهاجرانی کسی که در باب ضرورت فتوای قتل کفار و مرتدان در نظام جمهوری اسلامی کتاب نوشت، تا زهرا رهنورد که تنها زنی بود که پس از مطهری چند جلد کتاب در باب حجاب زن مسلمان نوشت، تا محسن سازگارا و حجاریان و دهها شکنجه گر و امنیتی دیگر، پرچم سبز موسوی را وسیله ای برای پاک کردن گذشته خود و نفوذ در صفوف مردم، یافته اند. چگونه می توانیم صفوف خود را از اینان روشن و متمایز کنیم؟

می توانیم با طرح شعارها و خواسته های خود این تمایز را روشن کنیم، شعار **"سرنگونی جمهوری اسلامی"**، **«لغو حجاب اجباری»**، **«برچیدن کلیه قوانین زن ستیز و مجازات های اسلامی علیه زنان»**، **«آزادی کلیه زندانیان سیاسی»** را جایگزین **"موسوی رای مرا پس بگیر"** کنیم. می توانیم افق و آرزوهای بلند خود را که ورای چارچوب های نظام حاکم است، با روشنی و شفافیت به صحنه آوریم و نبرد عمومی مان را که با بهانه ریاست جمهوری میرحسین موسوی آغاز شد، با عنوان واقعی خود نبرد علیه کل این نظام برسانیم. مبارزات ما در این مرحله نه به پایان خود بلکه به آغاز سازمان یابی خویش رسیده است.

پیکار شورانگیز هزاران زن و مرد جوان که با اشتیاق دست یافتن به جامعه ای نو، عاری از هرگونه سرکوب و چپاول مذهبی و غیر مذهبی جان خود را مایه گذاشته اند بار دیگر مسؤولیت تاریخی ما را هشدار می دهند: این جانهای شیفته آزادی و برابری که طی هفته های گذشته بر زمین فرو افتادند، مرواریدهای گرانبهای جامعه ما هستند که نباید بگذاریم پشتوانه تداوم نظام پوسیده اسلامی شوند. ما مردم در همین روزها هیبت جمهوری اسلامی را شکستیم، پس می توانیم و باید دارودسته حاکمان اسلامی را که با انقلاب ۵۷ از فراموشخانه تاریخ بیرون جهیدند دوباره به جای خود بازگردانیم. آینده نبرد ما بستگی به این دارد که آیا دولتمردان نظام جمهوری اسلامی موفق می شوند این بار هم شکاف های خود را با فداکاری و مبارزات ما پر کنند و یا اینکه این بار ما قادر خواهیم شد نظام جمهوری اسلامی را در شکافهای جامعه دفن کنیم.

توضیحات

۱ - در دوران نخست وزیری میرحسین موسوی در تابستان ۱۳۶۷ هزاران زندانی سیاسی طی فرمان خمینی به قتل رسیدند. طی "انقلاب فرهنگی" در بهار ۱۳۵۹ با همدستی میرحسین موسوی، هزاران دانشجو و استاد دانشگاه پاکسازی، دستگیر و زندانی شدند و بسیاری از آنان در زندانها به قتل رسیدند، هم زمان که زهرا رهنورد همسر میرحسین موسوی پس از انقلاب، در وصف "زیبائی" های حجاب در مجله "پیام زینب" قلم می زد تا اوباشان حزب الهی را الهام بخشد تا به صورت زنان اسید بپاشند و تیغ کشند؛ موسوی نیز به عنوان سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی در وصف انقلاب اسلامی قلم می زد تا حزب الهی های اوباش را به جان نیروهای سیاسی چپ و انقلابی بیندازد.

۲ - می توان گفت که در دوده گذشته بار این حسرت را عمدتاً طیف جریانات توده ای اکثریتی به دوش کشیده است. البته در سال های اخیر بخشی از چپی های سابق امروز نادم نیز به آنان پیوسته اند.

۳ - سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب جمهوری اسلامی به عنوان عامل سیاسی اجرائی "انقلاب فرهنگی" به رهبری عبدالکریم سروش در بهار ۱۳۵۹ به دانشگاهها یورش بردند. در طی چند روز مراکز سیاسی احزاب و گروههای چپ را قلع و قمع کرده، هزاران دانشجو و استاد چپ، لائیک و مترقی را دستگیر، زندانی و بسیاری از آنان را به جرم "ملحد" بودن به قتل رساندند. اکثر کادرهای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب جمهوری اسلامی مانند

مصطفی تاج زاده، بهزاد نبوی، سعیدحجاریان، هاشم آعاجری، جلائی پورهام اکنون در حزب مشارکت(حزب محمد خاتمی) فعال هستند. مثلاً سعید حجاریان بنیانگذار دستگاه مخوف وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی، ظاهراً این روزها در نقش زندانی و نه بازجو در زندان اوین به سر می برد. اینان نیروهائی هستند که در ائتلاف با هاشمی رفسنجانی، در پشت میرحسین موسوی قرار گرفته اند.

۴- بیانیه شماره ۵ میرحسین موسوی، ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ - «...سی سال پیش از این در کشور ما انقلابی به نام اسلام به پیروزی رسید؛ انقلابی برای آزادی، انقلابی برای احیای کرامت انسانها، انقلابی برای راستی و درستی. در این مدت و به خصوص در زمان حیات امام روشن ضمیر ما سرمایه‌های عظیمی از جان و مال و آبرو در پای تحکیم این بنای مبارک گذارده شد و دست‌آوردهای ارزشمندی حاصل آمد. نورانیتی که تا پیش از آن تجربه نکرده بودیم جامعه ما را فراگرفت و مردم ما به حیاتی نو رسیدند که بهرغم سخت‌ترین شداید برایشان شیرین بود. آنچه مردم به دست آورده بودند کرامت و آزادی و طلّیعه‌هائی از حیات طیبه بود. اطمینان داریم کسانی که آن روزها را دیده‌اند به چیزی کمتر از آن راضی نمی‌شوند.» «آیا ما مردم شایستگی‌هائی را از دست داده بودیم که دیگر آن فضای روح انگیز را تجربه نمی‌کردیم؟ من آمده بودم بگویم چنین نیست؛ هنوز دیر نیست و هنوز راهمان تا آن فضای نورانی دور نیست.»